



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۷۶	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۳ / ۱۱
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض				
عنوان ۵	بررسی اشتراط پرداخت زکات توسط مقرض				
عنوان ۶	صور مختلف اشتراط				
عنوان ۷	اشتراط فعل؛ بررسی روایات				
عنوان ۸	بررسی شرط نتیجه و ضمان				
عنوان ۹	خلاصه صور اشتراط				

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

بررسی اشتراط پرداخت زکات توسط مقرض

صور مختلف اشتراط

بحث ما در فرع اشتراط مقترض بر مقرض بود که زکات را مقرض بپردازد و در صور این اشتراط بحث می کردیم. گفتیم صورت اول اشتراط به این شکل است که شرط کند که زکات بر ذمه تو باشد؛ این شرط مخالف کتاب و سنت است؛ چون در کتاب و سنت، زکات را باید صاحب مال بپردازد. صاحب مال، مقترض است، آن کسی که قرض گرفته، صاحب مال است. مقترض چنین بگوید که از تو قرض می گیرم و شرط می کنم که زکات اساساً به عهده تو باشد. درحالی که زکات به عهده مالک است.

شکل دوم اشتراط این بود که تو از طرف من بپردازی. مقترض چنین بگوید که از تو قرض می گیرم، مثلاً فرض کنی این درهم یا غلات را از تو قرض می گیرم به شرط آنکه زکات این مال را تو از طرف من بپردازی. گفتیم این اجمالاً صحیح است؛ چون این شرط مخالف کتاب و سنت نیست؛ منتها در حقیقت، این نوع شرط چندین صورت دارد.

اشتراط فعل؛ بررسی روایات

صورت دوم اشتراط به این صورت است که اشتراط فعل باشد. یعنی مقترض بر مقرض شرط کند که این قرض را که از تو می گیرم، به شرطی می گیرم که تو از طرف من این زکات را بپردازی. حالا اگر پرداخت، به هر حال شرط فعل است و

ممکن است مقرض انجام ندهد، اگر مقرض زکات را نپرداخت، تکلیف از عهدهٔ مقترض برداشته نمی‌شود و لو شرط کرده باشد؛ یعنی زکات بر ذمهٔ مقترض باقی می‌ماند؛ ولی شرطی را بر عهدهٔ مقرض می‌گذارد که تواز طرف من پردازی. گفتیم به دو روایت عبدالله بن سنان و حلبی استشهاد شده است.

روایت اول این بود که عن عبدالله بن سنان قال:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: بَاعَ أَبِي مِنْ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ أَرْضاً لَهُ بِكَذَا وَكَذَا أَلْفَ دِينَارٍ، وَاشْتَرَطَ عَلَيْهِ زَكَاةَ ذَلِكَ الْمَالِ عَشْرَ سِنِينَ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّ هِشَاماً كَانَ هُوَ الْوَالِي»؛

روایت دوم این بود که عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

«بَاعَ أَبِي أَرْضاً مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بِمَالٍ فَاشْتَرَطَ فِي بَيْعِهِ أَنْ يُزَكِّيَ هَذَا الْمَالُ مِنْ عِنْدِهِ لِسِتِّ سِنِينَ»؛^۱

این دو روایت، یک تفاوت مضمونی با هم دارند؛ غیر از مسألهٔ «ستّة» و «عشرة سنين»، و ظاهر آن است که این، دو واقعهٔ جداگانه هستند؛ یک واقعه نیستند. یعنی حضرت دو معامله داشته است. امام باقر عليه السلام یک معامله با هشام بن عبدالمملک داشته است و حضرت زمینی را فروخته است به شرط اینکه هشام زکات پول دریافتی را بپردازد تا ده سال. این شرط پرداخت زکات هم به شرط نتیجه متناسب است هم با شرط الفعل. بحث فعلی ما در مورد شرط الفعل است. در روایت دیگر (روایت دوم) عبارت این است که «فَاشْتَرَطَ فِي بَيْعِهِ أَنْ يُزَكِّيَ هَذَا الْمَالُ» که ظهور در شرط الفعل دارد. گفتیم اگر شرط، شرط فعل بوده و مقترض بر مقرض شرط کند که این مال را از تو قرض می‌گیرم به شرط آنکه زکات مال مرا از طرف من پردازی، این شرط فعل است. اگر انجام نداد، نتیجه‌اش آن است که به هر حال ذمهٔ مقترض به زکات مشغول شده و زکاتش را باید بپردازد.

در فقه الرواية یا فقه الحديث اینجا بحثی شده و وجوهی گفته شده است. اینکه چه معنی دارد که حضرت بر والی شرط کرد، بر هشام شرط کرد که او زکات را بپردازد یا بر سلیمان حضرت شرط کرد که تا شش سال زکات مال را بپردازد. خوب، یک اشکالی گرفته شده که اگر به این سبب بوده که این چندین هزار دیناری که حضرت گرفته است، به این دلیل شرط کرده که چون والی بالاجبار زکات را از مردم می‌گرفته، برای اینکه والی زکات این چند هزار دینار را از حضرت مطالبه نکند، حضرت فرموده که شرط این بیع آن است که تو زکات این را بپردازی. این وجهی است که قرینه‌ای هم دارد که «لِأَنَّ هِشَاماً كَانَ هُوَ الْوَالِي» بود. این شرط برای این بود که همین هشام بعداً زکات را از حضرت مطالبه نکند.

اشکالی گرفته شده است و آن اینکه این مال اگر قرار باشد زکات به آن تعلق پیدا کند، باید یک حول بر آن بگذرد. معلوم نیست که این مال تا یک سال بماند که حالا والی زکات این مال را از حضرت مطالبه کند. از کجا معلوم که این مال در طول سال خرج نشده باشد یا از دست حضرت نرفته باشد؟ لذا استبعاد دارد که مراد چنین باشد.

این وجه استبعاد به نظر ما وارد نیست؛ چون ظاهر آن است که این زکات، زکات مال التجارة است، نه زکاتی که ما به عنوان زکات نقدین قائل هستیم که يشترط فيه حوّل الحول. زکات مال التجارة این گونه است که باید ربحش زکات داده

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب زکاة الذهب و الفضة، ب ۱۸، ح ۱.

۲. همان؛ ح ۲.

شود و نیازی به حوّل حول هم نیست. زکات مال التجاره‌ای که در فقه اهل سنت رایج است این گونه است که وقتی تجارتی کردی، هر چقدر که عاید شد و ربیعی حاصل شد، باید زکاتش را پردازی که اهل سنت برای زکات مال التجاره قائل به عُشر ربح هستند. حضرت شرط پرداخت زکات را کردند تا هشام بعداً مطالبه عُشر ربح مال التجاره را نکند. اشتراط امام از باب «یاخذہ علی مذہبہ» یا «یلزمہ بما التزم بہ علی نفسه»، از باب الزام بوده است. به نظر ما این وجه، وجه صحیحی است یعنی:

اولاً ظاهر این است که حضرت به خاطر اینکه هشام بعداً مطالبه زکات نکند، چنین شرطی کرده است. شرط را هم در یک دوره چندین ساله کرده که بعد از اتمام دوره، هشام نتواند زکات مال التجاره را از حضرت مطالبه کند.

نکته دوم اینکه این زکات مال التجاره است نه زکات نقدینی که مال قائل هستیم که می بایست نصاب داشته باشد و حول بر آن بگذرد. بلکه به محض ربح، باید یک دهم آن را پردازی. حضرت چنین شرط فرمودند؛ چون آنها قائل به زکات مال التجاره بودند. آنها زکات مال التجاره را به طور قهری و قسری می گرفتند. این «عُشْر» که گفته می شود، یعنی همان مأمورین دولت که می آمدند از هر تاجری عُشر مالش را می گرفتند. از هر تاجری که پول در می آورد، هر چه دارد، «عُشْرش» مال دولت بود. در واقع این شرطی که حضرت فرمودند برای دفع الزام حضرت به پرداخت عُشری بود که آنها از باب مال التجاره از همه تجار و از همه کسبه می گرفتند. ظاهرش این است.

ولی ظهورش در اصل اشتراط، این ظهور، ظهور درستی است و اینکه در ضمن عقد لازمی می توان شرط کرد که زکات مال را، طرف دیگر پردازد، این اشکالی ندارد و ظهورش در شرط الفعل است. اگرچه ظهور روایت اول، شرط نتیجه را هم شامل می شود. این عبارت که «وَ اشْتَطَطَ عَلَیْهِ زَكَاةَ ذَلِكَ الْمَالِ عَشْرَ سِنِينَ»، این تعبیر می تواند این معنا را برساند که مراد از اشتراط آن است که زکات مال اصلاً به عهده تو باشد؛ یعنی به نحو شرط نتیجه. اما به نحو شرط الفعل هم تناسب دارد. کما اینکه روایت دوم شرط الفعل را می رساند که «أَنَّ يُزَكِّيَ هَذَا الْمَالَ مِنْ عِنْدِهِ لِسِتِّ سِنِينَ».

گفتیم اگر به نحو شرط الفعل باشد، اگر در یک عقد لازمی شرط کند که زکات مال مرا تو از طرف من پردازی، اگر آن طرف نپرداخت، دیگر از ذمه من برداشته نمی شود. من باید پردازم.

بررسی شرط نتیجه و ضمان

اگر شرط، شرط نتیجه باشد؛ شرط نتیجه به این معنا که شرط کنم منی که قرض می گیرم، من مقترض بر مقرض شرط کنم که زکات مال من را به ذمه خود بگیری و قبول کنی. این به آن معنا نیست که بر تو واجب باشد؛ بلکه شرط می کند که مقرض مدیون به زکات شود. حالا این شرط نتیجه هم به دو شکل است. یکی اینکه شرط می کند که شخص مقرض مدیون شود به مال زکات مقترض، یعنی مثلاً اگر شخص مقترض بگوید من صد دینار؛ یعنی صد سکه طلا از تو قرض می گیرم که بعد از یک سال زکات این صد سکه بر من واجب است، بر تو (مقرض) شرط می کنم که زکات این صد سکه طلا را به ذمه خود بگیری و ضامن باشی؛ یعنی به میزان زکات همان صد سکه ضامن من باشی. ضمانت به این شکل، باز هم تکلیف را از من (مقترض) در صورت عدم پرداخت مقرض بر نمی دارد. بله، اگر ضمانت، ضمانتی باشد که ما در باب الضمان قائل هستیم، بله. تو قبول ضمانت کردی و از عهده من برداشته می شود. در باب ضمان این گونه است که تو ضامن شدی که زکات این صد سکه را پردازی. خوب، نتیجه اش آن است که چون ضامن شدی، تکلیف از من

ساقط می شود. مثل اینکه زید نسبت به عمرو بدهکار باشد. بعد یک خالیدی پیدا شد و گفت این بدهی که زید به عمرو دارد را من به عهده گرفتم و ضامن زید شدم. اگر چنین شد، دیگر از عهده زید برداشته می شود و زید دیگر بدهکار نخواهد بود.

حالا اگر ما این شرط را به این معنا بگیریم که شرط ضمان مال الزکاة باشد، همان عقد الضمانی که در محل خود قائل شده ایم؛ در این صورت نتیجه این شرط الضمان این است که دیگر زکات بر عهده آن صاحب مال، یعنی بر عهده مقترض نباشد؛ بلکه بر عهده مقرض باشد. چون مقترض بر مقرض شرط کرد که ضامن زکات مال او شود. این دین در حقیقت به شکلی منتقل شده به ذمه مقرض. به نظر ما این شرط نیز صحیح است و اشکالی ندارد. منتها فرقی با حالت اول این است که در صورت اول اگر مقرض زکات را نپرداخت، زکات از ذمه مقترض برداشته نمی شود. بر خلاف حالت دوم که چون بحث ضمان است از ذمه مقترض برداشته می شود مطلقاً. این در صورتی بود که بگوییم خود آن مال زکات را ضامن شده است.

حالا اگر قیمتش را ضامن شده باشد، که در حقیقت صورت چهارم از صورت های اشتراط دفع زکات از طرف مقرض خواهد بود.

خلاصه صور اشتراط

❖ شکل اول این بود که اساساً وجوب زکات به شخص مقرض منتقل شود که گفتیم این باطل است؛ چون مخالف کتاب و سنت است.

❖ شکل دوم این بود که شرط فعل کند که از طرف مقترض زکات را بپردازد. گفتیم این صحیح است؛ ولی نتیجه اش آن است که اگر مقرض نپرداخت، مقترض باید بپردازد.

❖ شکل سوم این بود که مقرض خود زکات را ضامن بشود منتها این در فرضی است که خود این عین زکویه خارجی به عهده مقرض بیاید که مثلاً بگوید «تو پرداخت زکات مال مرا ضامن شو». مثلاً فرض کنید که من الآن ده سکه طلا برای مستحق زکات مدیون هستم. این ده سکه زکات به ذمه تو بیاید و تو ضامن من باشی. گفتیم این هم صحیح است و اشکالی ندارد. منتها اگر مقرض نپرداخت، دیگر از عهده مقترض برداشته می شود.

❖ شکل چهارم این است که قیمتش را بپردازد. شرط کنم که «قیمت این را تو از طرف من بپردازی». این شرط قیمت هم به نظر ما صحیح است. یعنی قیمت این مال زکات را مدیون بشوی. یا به تعبیر دیگر ضامن قیمتش شوی. ضامن قیمت بودن، وجوب زکات را از عهده مقترض بر نمی دارد. ضامن قیمت شدن غیر از ضامن اصل دین است. مگر این گفته می شود که «ضامن قیمت» همان اثر اصل ضمان خود عین را دارد؛ ولی ظاهر آن است که ضمانت قیمت اینجا نمی تواند آن اثر را داشته باشد؛ چون خود عین زکویه بر ذمه مقترض مستقر شده است. اگر ما قائل شدیم که می تواند قیمت مال زکات را بپردازد و لو بدون اذن حاکم و ولی باشد، در اینجا هم ضمانت قیمت، به منزله ضمان خود عین خواهد بود؛ چون از همان اول، شخص می توانست خود عین یا قیمتش را به عنوان زکات بپردازد. اما اگر گفتیم نه، زکات به عین تعلق گرفته و اگر

قرار باشد قیمت آن پرداخت شود، نیاز به اذن ولی دارد، در این صورت اذن ولی، لازم است. اگر نه، به طور کل قائل شدیم من علیه الزكاة می تواند خود عین زکویه را بپردازد یا قیمت آن را، در اینجا هم چون مقرض ضامن قیمت شده است، زکات از عهده صاحب مال برداشته خواهد شد و دیگر صاحب مال لازم نیست زکات بدهد.

این تمام الکلام در این فرع.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين